

در دسر های دیروز خاطره های امروز

خیلی از اتفاقاتی که زمانی کاملاً معمولی محسوب می شدند حالا خاطرات شیرینی هستند که آرزو می کنیم ای کاش تکرار می شدند مثل نوشابه خور دن در حمام عمومی، استفاده از بلیت اتوبوس به عنوان پول خرد، در دسر های تلفن همگانی و

ZENDEGI-SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

شنبه ۶ خرداد ۱۴۰۲

۷ دی القعه ۱۴۴۴ • ۲۷ می ۲۰۲۲

شماره ۲۱۲۲۱

۲۴۴۱



گاهی در موقعیت های جالب زندگی یاد چیز های قدیمی می افتیم. به طور مثال وسط یک رستوران شیک، دل مان هوس می کند مثل قدیم ساندویچ خوراک با نوشابه شیشه ای بخوریم؛ در حال رفع خستگی در سونای بخار، یاد حمام های کثیف و تاریک قدیمی می افتیم. وقتی داریم کرایه تاکسی اینترنتی را به صورت اعتباری پرداخت می کنیم یاد روز هایی می افتیم که برای پرداخت کرایه تاکسی کافی بود چند بلیت اتوبوس بدهیم. البته این یکی از آن تجربه های عجیب در دنیاست که بعید است بیرون از ایران در کش کنند. حین کوهنوردی یادمان می افتد اولین تجربه زندگی مان در این حال و هوا، بالا رفتن از رختخواب های گوشه اتاق بود. درست وقتی داریم با یک پلی استیشن مجهز، فوتبال بازی می کنیم یادمان می آید که در روز های شیرین بچگی، کارت بازی ها را روی زمین می چیدیم و با لنگ دمپایی می زدیم. این روز ها خیلی چیز ها عوض شده و شاید نسل های بعدی کمتر فرصت تجربه آن اتفاق ها را داشته باشند. چیز هایی که مرور گاه و بی گاه شان کمک می کند خاطره شان در یاد ها زنده بماند. در پرونده امروز «زندگی سلام» یک مسافرت کاغذی و طولانی در زمان خواهیم داشت تا با اتفاقاتی خاطره بازی کنیم که این روز ها دیگر خبری از شان نیست. با ما باشید.

پرونده

دوزاری بندازیم یا پنجزاری؟

تلفن های سکه ای زمانی کاریک محل را می انداختند. کیوسک های زردی که در تابستان ها هوای شان کاملاً گرفته بود. تلفن هایی که یک در میان خراب بودند و گاهی سکه ها را قورت می دادند. اوایل تفرغ استفاده از تلفن عمومی، دوزار معادل دوریال بود که بعد شد ۵ ریال. کم کم سوپرمارکت ها، بقالی ها و بنگاه ها هم تلفن سکه ای دو تومانی، ۵ تومانی و حتی ۲۵ تومانی آوردند. خیلی از خانواده ها که در محل جزو معدود خانواده های تلفن دار بودند با استفاده از این به اصطلاح فلک ها، استفاده از تلفن شان را محدود می کردند. هر چند همیشه خانم خانه دلش می سوخت برای همسایه ای که پول خرد نداشت و خودش سکه ها را بر می داشت و به دیگران می داد تا تلفن بزنند.

بلیت اتوبوس، این جا، اون جا، همه جا...

زمانی پول خرد چسب زخم بود، زمانی آدامس خروس نشان و در یک بازه طولانی بلیت اتوبوس. به خصوص در تاکسی ها که خبری از چسب و آدامس نبود. اصلاً خیلی ها بلیت می خریدند فقط به عنوان پول خرد و گاهی سرنوشت بعضی از این بلیت ها پاره نشدن بود. اصل بقای بلیت اتوبوس می گفت این بلیت ها هیچ وقت در اتوبوس سواری پاره نمی شوند بلکه به عنوان پول خرد از این دست به آن دست می شوند. البته کلان دنیای بلیت برای خودش جالب بود. بلیت سینما هم جالب بود. بلیت هایی که گاهی رویش عبارت لژ خانوادگی درج می شد. شماره صندلی نداشت و با پانچ سوراخ می شد. بلیت مسابقه فوتبال هم پدیده عجیبی بود. به طور مثال برای بازی ابومسلم و پرسپولیس بلیت می گرفتیم و می دیدیم رویش نوشته: پیام بادیهیم اهواز. می فهمیدیم بازی تیم لیگ یکی شهرمان تماشاگر نداشته و برای پیشگیری از اسراف، برای بازی ابومسلم بلیت چاپ نشده است.

ملا مین های پر نقش و نگار

ظروف مامان ها در هر خانه به چند قسمت تقسیم می شد. ظرف های ویترونی که سال به سال از ویترونی خانه در نمی آمد و مخصوص مهمانان نور چشمی بود. ظروف معمولی تر که برای مهمانی در طول سال بود و بیشتر از جنس چینی. ظروف دم دستی که بیشتر ملا مین بودند. این ظروف مقاوم بودند، عصای دست مامان ها در گردش ها و سفرها بودند، زیاد نمی شکستند و خیال مامان های عیال وار آن دوره را راحت می کردند. هر دست از این ملا مین ها یک نقش و نگار قشنگ داشت، پر بود از طرح های مینیاتوری و رنگ های ترو تازه و مامان ها درباره هر کدام از آن نقش ها آن قدر برای بچه ها قصه می یافتند تا جذابیت غذا برای آن ها چند برابر شود. شبیه همان سفره هایی که در خانه های پنهان می شد و پر از طرح میوه و گل و بوته بود و الان جای خود را به ظروف پلاستیکی و سفره های یک بار مصرف در مهمانی، سفرها و گشت و گذار های کوتاه داده است.



بازم بچرخون، درست نشد!

تلویزیون های سیاه و سفید، آن اوایل یک کالای تجمعاتی محسوب می شد و در هر محله، فقط چند خانواده بودند که امکان تماشای برنامه های قاب جادویی را داشتند. بعد از این که چراغ تلویزیون در خانه های بیشتری روشن شد، یکی از روی اعصاب ترین اتفاقات ممکن، تنظیم آنتن آن بود. این آنتن های شاخه ای باید روی بالاترین نقطه ساختمان یعنی پشت بام نصب می شد و در یک جهت خاص قرار می گرفت و گرنه همه شبکه ها را، بر فکی نشان می داد. به همین دلیل بود که آن زمان معمولاً شما از کنار هر خانه که رد می شدید، یک نفر داشت از پنجره داد می زد که «بازم بچرخون، درست نشد»، بعدش هم می گفت «آخ، یک لحظه درست شد، باز خراب شد!». در درس بعدی این بود که هر وقت باد زیاد می شد یا باران شدید می بارید، جهت آنتن که به هزار بدبختی درست شده بود، تغییر می کرد و روزی از نو، روزی از نو.



خوا بیدن روی پشت بام و...

با شروع خرداد پشت بام خانه های قدیمی پر می شد از آدم هایی که با یک پشه بند، یک پارچ آب و یک بادبزن روی بام می خوابیدند. حالا فکر کنید یک نفر بخواهد روی بامی که هواکش سرویس بهداشتی تمام واحدها به آن منتهی می شود بخوابد! فقط پشت بام نبود که جان می داد برای خواب. حیاط خانه ها که باغچه و حوض داشت به طور معمول یک تخت راحتی مخصوص لم دادن هم داشت که شب ها تغییر کاربری می داد برای خواب. یا تراس خانه ها که اگر عریض بود می شد رویش خوابید و از هوای تازه لذت برد و همزمان ستاره ها را شمرد.



جانانی و بوی همیشگی نان تازه

جای نان نه در فریزر بود نه در پلاستیک. هر آشپز خانه یک جانانی یا «نان دان» داشت و نان را فقط می توانستید در همان نقطه پیدا کنید. نان را بیشتر در زنبیل می گذاشتند یا لای پارچه نخی می پیچیدند و وقتی نان تازه به خانه می رسید به جانانی منتقل می شد. برای خانواده ها خیلی مهم بود نان تازه بخرد و وقتی خنک شد به جانانی منتقل کنند. این تکنیک فایده های دیگری هم داشت، سبوس و خرده نان ها در همان جانانی باقی می ماند و گاهی به نان خشک برای استفاده در غذاهای تلیتی تبدیل می شد، بعضی وقت ها آن را در هاون برنجی می ریختند و می کوبیدند تا در کنت و کباب های دستی استفاده کنند و اگر چیزی می ماند سهیم پرنده هایی بود که در حیاط به دنبال غذا می گشتند.

آمدیم، نبودیم

قدیم ترها با این که تلفن بود ولی نمی دانیم چرا خیلی از آن استفاده نمی کردند؟ مثلاً عصری دل مان تنگ می شد یا صبح نوروز برای عید دیدنی می رفتیم خانه یکی از اقوام، ولی نبودند. خب چرا قبیلش زنگ نمی زدیم که ببینیم هستند یا نه؟ تلفن همراهی هم در کار نبود که از توی راه یا پشت در زنگ بزنیم و ببینیم کی بر می گردند. ولی برای این که اثبات کنیم ما به خانه تان آمده ایم، روی یک تکه کاغذ می نوشتیم «خدمت رسیدیم، تشریف نداشتید. دایی عباس و خانواده» و لای در می گذاشتیم. بعضی ها که با کلاس تر بودند کارت ویزیت داشتند و روی آن می نوشتند. بعضی ها هم که کاغذ یا قلم همراه شان نبود، با گچ و سنگ روی در و دیوار طرف تاریخ حضور شان را حک می کردند!



کارت بازی، تیله و دیگران

بازی های دهه شصتی شاید وسایل آن چنانی نمی خواستند اما هیجان زیادی داشتند. یکی از این بازی ها، کارت بازی بود که به صورت انجام می شد. یکی این که، تعدادی کارت که معمولاً مشخصات بازیکنان فوتبال یا خودرو روی آن ها نوشته شده بود، بین افراد تقسیم می شد و هر کس که کارت های با امتیاز بالاتر دستش بود، برنده می شد. مدل دیگرش هم این طوری بود که هر فردی مثلاً ۱۰ تا کارت را می گذاشت وسط، بعدش همه از کارت ها فاصله می گرفتند و با دمپایی باید طوری به دسته کارت ها می زدند که تعداد بیشتری از سر جایش تکان بخورد.

تا بتواند کارت های جابه جا شده را برای خودش بردارد. یک بازی محبوب دیگر، توشله بازی یا تیله های رنگی و زیبا بود که در کوچه ها و زمین های خاکی انجام می شد. یک تیله به عنوان هدف انتخاب می شد و هر فردی که تیله اش در پایان بازی به تیله هدف نزدیک تر بود، برنده می شد. یکی از هیجان انگیزترین بخش های این بازی، زدن تیله حریف و دور کردن آن از تیله هدف بود. توپ دولایه برای بازی گل کوچک، هفت سنگ، یک قل دو قل، لی لی، الک دولک و... از بازی های قدیمی و خاطره انگیز دهه شصتی ها بود.

همنشینی لنگ و کیسه در حمام

قدیم که هر خانه حمام نداشت و حتی تا حدود ۳۰ سال پیش که به دلیل نبود گاز کشی سراسری، آب گرم هم به سختی تولید می شد، در هر محله گرمابه عمومی بود. بعد از آن ها تبدیل به حمام خصوصی یا به اصطلاح «نمره» شدند که هر کسی وارد یک حمام می شد و با خودش وسایل شست و شو را می برد. وسایل حمام هم تنوع زیادی داشت. از سنگ پا گرفته تا گل سرشوی یا صابون و شامپو، سفیداب، لیف، کیسه و لنگ. روی کیسه که جنس ضخیمی داشت باید سفیداب یا روشوی که از چربی حیوانی ساخته می شد، می مالیدند تا چرک های بدن را در آورد! لیف هم با صابون کف می کرد. لنگ هم که کار حوله را می کرد. یکی از اجزای همیشگی حمام های قدیم لگن بزرگ و کوچک بود که تاثیر زیادی در صرفه جویی آب داشت که متأسفانه دیگر استفاده نمی شود.



نوشابه زرد در حمام عمومی

حمام عمومی رفتن حوصله می خواست، چند کوچه را پیاده بروی و بعد هم بزرگ تر تا تمام قوا چنان تورا بچلاند انگار اصل میکرو بستی. کیسه کشیدن پدر و مادر برای قدیم چیزی شبیه انتقام گرفتن از میکروب ها بود. در آن حمام های تاریک و زشت قدیمی که بیشتر شبیه لوکیشن فیلم ترسناک بودند تا محلی برای رعایت بهداشت، اما یک چیز سختی حمام عمومی رفتن را کم می کرد. این که در انتها نوشابه زرد یا همان کانادا را بزیم توی رگ. البته نوشابه مشکی هم رونق داشت اما به دلایل نامعلومی در حمام ها بیشتر زرد مشتری داشت و عطش آدم را بعد از یک حمام گرم برطرف می کرد. هر چند که خطر های زیادی هم داشت، یک نوشابه تگری بعد از این که در مواجهه هوا و آب گرم بودیم می توانست برای قلب ضرر زیادی داشته باشد. یادش به خیر، نوشابه های ۲ تومانی. کی فکرش را می کرد روی یک نوشابه معمولی بشود ۱۲ هزار تومان؟

خودکفایی با ساندیس ها

هر کدام از این ساندیس ها که می بینید سرنوشت متفاوتی داشتند. گاهی بچه ها وقتی همه محتویات آن را تمام می کردند، آن را دوباره بانی بادمی کردند. جفت پامی پریدن روی آن و «ووووومب!» ساندیس منفجر می شد.



دختر بچه ها با تازدن و دوختن یک دگمه جفتی از آن کیف پول می ساختند و اما کار بزرگ را مامان ها انجام می دادند. آن ها هر بار بعد از تمام شدن این ساندیس ها، بسته خالی را از بچه ها تحویل می گرفتند، حتی از درو همسایه و فامیل هم می خواستند بسته خالی ساندیس مثلاً پرتقالی را نگه دارند و با حوصله تا بعد از زیادی از این ساندیس ها کیف های دسته دار بزرگی می دوختند که همه جا کاربرد داشت، از بقالی و سبزی فروشی تا میدان تره بار و نانوایی! همان کاری که با پرده های عمودی پرت انجام می دادند.

سطل ماست و شیشه نوشابه

یکی از سخت ترین کارها این بود که موقع خرید ماست یک سطل خالی ببریم و معادلش یک سطل پراز ماست بگیریم. گاهی تا بقالی می رفتیم، اما سطل دو کیلویی برده بودیم و بقالی فقط ماست یک کیلویی و سه کیلویی داشت. برای نوشابه هم با چنین قصه ای مواجه بودیم. برای خرید نوشابه ز فقط باید شیشه خالی خودش را می دادیم و برای مشکی هم همین طور اما چالش اصلی وقتی بود که هوس نوشابه سون آپ می کردیم که جدید بود و شیشه هایش در همه خانه ها پیدا نمی شد. باید نوشابه می خریدیم، یک پولی به اصطلاح گروپی شیشه می دادیم و بعد که نوشابه را طی مراسمی خورده می رفتیم شیشه را می دادیم و پول مان را می گرفتیم.

